

تعارض یا تعاضد؟

یادداشت مدیر اجرایی*

چکیده

در فلسفه اسلامی با تکیه بر معارف اسلامی، اصل تضاد در عالم آفرینش آن هم در نظام عرضی عالم طبیعت پذیرفته شده است. مدّعی ما این است که عقل و دین مشمول قاعده تضاد نیستند، بلکه متعاضد و با یکدیگر هماهنگند.

اگر در مقام اثبات، تعارضی پیش بیاید، چه باید کرد؟ آیا باید عقل را تخطئه کنیم یا به تأویل مسأله دینی روی آوریم و البته نتیجه تخطئه عقل، جمود بر ظواهر دینی است که خطراتی عظیم دارد.
واژگان کلیدی: تضاد، مقام ثبوت، مقام اثبات، تعارض، تأویل.

مقدمه

مسأله رابطه عقل و دین، همواره دغدغه پیروان مذاهب اسلامی بوده است.

*. مهدی بهشتی، کارشناس ارشد فلسفه غرب.

برخی تمام کلمات متشابه قرآن را تأویل عقلی کرده و حتی بهشت و دوزخ و حساب و میزان را از تأویل معاف نشمرده‌اند، و برخی همه را حمل بر معنای ظاهری کرده و تا آن جا پیش رفته‌اند که خدا را جسم و اوصافش را جسمانی شمرده‌اند. برخی راه میانه را برگزیده‌اند؛ آن چه به خدای متعال مربوط است، تأویل کرده و آن چه در باب معاد وارد شده، حمل بر ظاهر کرده‌اند. اینها همه به خاطر این است که به روش‌های غلط روی آورده و علم را از اهلش پیاموخته‌اند.^۱ (صدرالمتألهین، ۱۳۴۶، ۵۸ و ۵۹)

قلمرو اصل تضاد

باید توجه کرد که در فلسفه اسلامی - به ویژه فلسفه صدرائی - اصل تضاد، در نظام عرضی عالم طبیعت - و نه در نظام طولی و نه در نظام عرضی عالم انوار و مثل - پذیرفته شده است. تا آن جا که صدر حکیمان متأله، تضاد را علت معده کون و فساد، و کون و فساد را زمینه ساز پیدایش اشخاص غیر متناهی و نفوس حیوانی و نفوس ناطقه انسانی شمرده و با صراحت اعلام کرده است که: «اگر تضاد نبود، دوام فیض از مبدأ جواد ممکن نبود، و مستلزم توقف جود بود، و عالم عنصری از قبول حیات محروم می‌ماند و بیشتر ممکنات، در بوته امکان باقی می‌ماندند، و برای سالکان، سفر الی الله و بازگشت به سوی او ممکن نبود».^۲ (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱ م، ج ۷، ص ۷۷)

جرقه این حقیقت هستی شناسانه، برای نخستین بار، در کلمات بینات امام حکیمان و مولای متقیان و امیر مؤمنان زده شد. حضرتش در مقام استدلال بر ضد نداشتن خدای متعال، تضاد میان اشیاء را مطرح فرمود و نشان داد که موجودی که برقرار کننده تضاد است، حاکم بر تضاد است و نه محکوم تضاد، و در همین

رابطه نمونه‌هایی از تضاد میان اشیاء را گواه آورد.^۳ (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸) و صد البته که سرچشمه معارف علوی، سنت نبوی و اشارات قرآنی است. پیامبر گرامی اسلام، به تضاد عقل و شهوت در نهاد انسان تصریح کرد^۴ (مولوی، ۱۳۳۸، ۳۷۸) و قرآن کریم با بیان سرگذشت شیطان و ملک^۵، (بقره ۲)، آیه ۳۴ و با بیان سرگذشت هابیل و قابیل^۶ (مائده ۵)، آیه ۳۷ و با بیان سرگذشت مستضعفان و مستکبران^۷ (اعراف ۷)، آیه ۷۵ و ۷۶ و مبارزه مستمر حق و باطل^۸ (رعد ۱۳)، آیه ۱۷) و وعده پیروزی نهایی مستضعفان^۹ (قصص ۲۸)، آیه ۵ و پایمال و منکوب شدن نهایی باطل به وسیله حق^{۱۰} (انبیاء ۲۱)، آیه ۱۸) نمونه‌های متعددی از اصل - نسبتاً - فراگیر تضاد بیان داشته است.

خروج عقل و دین از قاعده تضاد

اکنون سؤال این است که آیا در عالم طبیعت و در حوزه زندگی انسان، عقل و دین نیز در قلمرو اصل تضاد قرار دارند یا خیر، بلکه شأن والای آنها بسیار برتر از این است که دستخوش تزاحم و تعارض گردند؟

آیا تضاد و تزاحم و تعارض آنها، همچون تضادی که در عالم طبیعت است، مستلزم کون و فساد و دوام فیض است یا نه؟

تضاد نور و ظلمت، آب و آتش، یا حق و باطل حکیمانه است. اولی و دومی، طبیعت را پویا می‌سازد و سومی انسان‌های حق جو و حقیقت خواه را.

اما در تضاد عقل و دین، چه حکمتی نهفته است؟ تضاد این دو گوهر الهی، چه نفعی برای انسان و چه ضرورتی برای عالم خلقت، و چه حسنی بر وجود خود آنها مترتب است؟

آیا تضاد عقل و دین، موجب تکامل انسان است یا مایه حیرت و سرگردانی و

شکاکیت و سرخوردگی و رکود و سقوط و عبث بودن و بیهودگی خلقت انسان که قرآن کریم با صراحت رد کرده است.^{۱۱} (قیامت (۷۵)، آیه ۳۶)

دین خدا یک دستگاه معرفتی است که باید با منطق ویژه خود و نه با منطق علوم مادی و علوم ریاضی فهمیده شود.^{۱۲} (نگ: منطق فهم دین ۱۳۸۹، ۲۳۲)

قرنهاست که علمای اسلامی از طریق علوم کلامی و قرآنی و حدیثی و اصولی و فقهی در راه فهم آن تلاش کرده‌اند و این تلاش همچنان ادامه دارد. آیا بدون عقل و بدون به کارگیری منطق صحیح و دقیقی که مورد امضاء عقل است، می‌توان به فهم دین نائل آمد.

درست است که دین خدا عرشی است، ولی اکنون عرش نشین نیست، بلکه از عرش به فرش نزول کرده و به لسان معجزانشان پیامبر آخرزمان با زبان عرفی مردم بیان شده و از آنها خواسته شده که نخست بفهمند، سپس عمل کنند؛ چرا که نه عمل بدون فهم را اعتباری است و نه فهم بدون عمل، بلکه فهم بدون عمل در معرض ارتحال است و دیری نمی‌پاید که راه زوال می‌پیماید.^{۱۳} (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۵)

عقل و دین نه تنها مزاحم و معارض یکدیگر نیستند، بلکه عقل، در خدمت فهم دین و دین، پشتیبان عقل و فراهم کننده زمینه رشد و تعالی و تکامل آن است و صد البته که مراد از عقل، عقلی است روشمند و پویا در راه فهم روشمندان دین، و مراد از دین، همان دینی است که پیامبر خدا به کفار اعلام کرد که شما را دینی است و مرا دینی دیگر که هرگز با هم قابل جمع و آشتی پذیر نیستند.^{۱۴} (کافرون (۱۰۹)، آیه ۶)

امروز هم در برابر تمام ادیان رایج جهان - اعم از اینکه از مجعولات روز باشد، یا منسوب به یکی از پیامبران سلف - شعار ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ﴾ همچنان به قوت خود باقی است.

اکنون وظیفه علم کلام اسلامی است که هم به اثبات عقاید دینی بپردازد و هم به شبهات روز پاسخ دهد. (بهشتی، ۱۳۸۲، ۴۴) و صد البته که یکی از شبهات مهم مربوط است به مسأله عقلانیت دین که پاسخ‌هایی کوبنده به آن داده شده است. (پهلوان، ۱۳۸۸، ۷۵ تا ۸۸ و جهان مهین، ۱۳۸۹، ۵۵ تا ۶۶)

تعارض ظاهری عقل و دین

اکنون که معلوم شد عقل و دین به لحاظ مقام ثبوت نه تنها معارض یکدیگر نیستند، بلکه هماهنگ و مکمل یکدیگرند، باید دید اگر تعارضی به لحاظ مقام اثبات و دلالت الفاظ پیش آید، چه باید کرد؟

اهمیت سؤال فوق هنگامی روشن تر می‌شود که توجه کنیم قرآن کریم، مشتمل بر متشابهات است و بسیاری از مردمی که به خاطر فتنه انگیزی، از محکومات روی گردان می‌شوند و به متشابهات روی می‌آورند.

از سوی دیگر گاهی ممکن است عقل نتواند با روش برهانی و عقلانی برخی از حقایق دینی را اثبات کند. در اینجا چه باید کرد؟ بزرگان عالم اسلام با اینگونه مسایل چگونه برخورد کرده‌اند؟ در اینجا ما با دو مسأله روبرویم:

مسأله اول

در مورد متشابهات و مواردی که یک حقیقت معقول و مجرد و غیر مادی در قالب الفاظ و عباراتی بیان شده است که دلالت بر امور محسوس دارند چه باید کرد؟

به گفته صدرالمتألهین در مورد متشابهات، برخی دچار حیرت و برخی کوردل می‌شوند. به عنوان مثال، هنگامی که برای خدا، سمع و بصر و استواء بر عرش و

... و در مورد عالم آخرت و قیامت، از وضع میزان و زنجیر هفتاد ذراعی سخن به میان می‌آید، باید همه را حمل بر معنای ظاهری کرد یا همه را با تأویل عقلانی بر معنایی خلاف معنای ظاهری حمل نمود یا آن چه مربوط به خداست، تأویل کرد و آن چه مربوط به آخرت است بر ظاهر خود باقی گذاشت.

از دیدگاه صدرالمتألهین راه فهم متشابهات قرآن این نیست که همچون حنابله و مجسمه قایل به تجسم و تجسد خداوند شویم، چنان که نیازی به تأویل هم نیست، بلکه مقتضای توحید خاصی این است که الفاظ متشابه بر همان مفهوم نخستینش حمل شود و این مستلزم محذوراتی که گریبان گیر ناپختگان و گمراهان شده، نیست.^{۱۵} (صدرالمتألهین، ۱۳۴۶، ۵۸)

ما اگر عرش را به مفهوم نخستین - یعنی مسند قدرت - و ید را بر مظهر قدرت - نه عضو بدن - و نور را به معنای روشن و آشکار - نه نور حسی - و سمع و بصر را به معنای آگاهی از شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها - نه اعضائی که در سر حیوان است - و آمدن به عرصه محشر را به معنای حضور که نتیجه آمدن است بدانیم، نیازی به اینکه قائل به تجسم شویم یا تأویل کنیم - یعنی حمل بر خلاف ظاهر - نداریم. مگر میزان باید دارای دو کفه باشد؟! مفهوم نخستین میزان، وسیله سنجش است، نه ترازو یا باسکول یا میزان الحرارة. سراج در اصل وسیله روشنی است. لازم نیست که به صورت لامپ یا چراغ نفت سوز یا گاز سوز یا غیر آن باشد. معنای اصلی غل یا اغلال، چیزی است که مانع از حرکت و پویندگی است. چه لزومی دارد که به صورت حلقه‌های زنجیر یا جسم محسوس باشد. حقیقت معنای وزر چیزی است که بر انسان سنگینی کند. چه لزومی دارد که به صورت کوله پشتی یا خورجین باشد و چه لزومی دارد که حتماً جسمی محسوس روی گردن یا روی سر یا روی کمر قرار گیرد؟! حقیقت معنای مرکب، چیزی است که انسان را به

مقصد برساند. چه لزومی دارد که حیوانی چارپا یا اتومبیل یا هواپیما یا هر جسم محسوس دیگری باشد. بال، چیزی است که موجود بالدار را برای کنده شدن از زمین و صعود و عروج یاری کند. چه مانعی دارد که به عقل یا اندیشه یا عبادت بال گفته شود، بدون این که مستلزم مجاز یا تجسم یا تأویل باشد؟

در معنای نزول و رفع و شرح یا ضیق صدر و تمثل، نباید فهم خود را به معانی محدود جسمی، وابسته کنیم، بلکه معنای اصلی را باید بیابیم. در این صورت لازم نیست که انزال قرآن و رفع عیسی و شرح صدر پیامبر اعظم و ضیق صدر منافقان و کافران و تمثل فرشته در برابر مریم را بر معنای مجازی حمل کنیم. چه لزومی دارد که نزول و رفع، مکانی باشد؟ آیا نزول و رفع مقامی، از دایره معنای حقیقی خارج است؟

مسأله دوم

اگر عقل و فهم ما از ادراک حقیقتی که شارع محیط به حقایق و خداوند عالم به دقایق بیان کرده است، قاصر باشد، چه باید کرد؟ آیا باید به قصور فهم و عقل خود اعتراف کنیم یا گستاخانه دین خدا را تخطئه کنیم یا قضایای دینی را فاقد معنی بشماریم یا به تأویل روی آوریم؟! آیا اگر با چنان پدیده‌ای روبه رو شدیم، باید به نبرد با دین برخیزیم؟ با آن‌هایی که نه با دین سر مهر دارند و نه با عقل چه باید کرد؟ (نگ: سخن سردبیر، ۱۳۸۷، ۹)

بزرگان فلسفه اسلامی همچون ابن سینا و شیخ اشراق و صدرالمتألهین در نهایت تواضع، به قصور عقل فلسفی خود اعتراف کرده و اعلام کرده‌اند که باید پیرو شرع بود.

ابن سینا می‌گوید: مسایل معاد، دو قسم است. قسمی منقول از شرع است و

راهی جز شریعت برای اثبات آن نداریم و قسمی دیگر با عقل قابل اثبات و مورد تأیید شرع است.^{۱۶} (ابن سینا، ۱۳۷۶، ۴۶۰ و ۴۶۱)

شیخ اشراق نیز در پایان حکمه الاشراق، بنا بر مذاق اشراقی خود اعلام می‌کند که آن چه نگاشته است، اشراقاتی بر نور مدبر بوده است.^{۱۷} (شهرزوری، ۱۳۷۲، ۵۸۸) و شهرزوری در توضیح آن، استبصار و ذکاوت و نورانیت را شرط پذیرش اشراقات عقلی می‌شمارد و معتقد است که هر کس به خاطر ظلمانیت و بلادت و محرومیت از سلامت مزاج، گرفتار باشد، از آن اشراقات محروم می‌ماند.^{۱۸} (همان، ۵۹۳)

چه فرقی می‌کند که عقل قاصر باشد یا نور مدبر، یعنی نفس؟ به هر حال باید به قصورات معترف بود و از بلند پروازی عقلی یا اشراقی پرهیز داشت. کسی که عقل یا نور مدبرش به هر دلیل از رسیدن به عنقای بلند آشیانه حقیقت ناتوان است، حق ندارد که دین خدا را تخطئه کند.

صدرالمتألهین که موشکافانه تر از اسلاف خود سخن گفته، معتقد است که بخشی از مسایل معاد - یعنی معاد جسمانی - را جز وحی و شریعت به کنه آن نمی‌رسد؛ چرا که آن بدنی که لایق خیرات و شرور اخروی است، برای ما ناشناخته است. اما عقل از انکار آنها می‌پرهیزد و در برابر وحی و شریعت، سر تعظیم و تسلیم فرو می‌آورد. بخش دیگر از مسایل معاد برای عقل قابل درک است و شرع نیز با اشاراتی آنها را بیان می‌کند و طالب حق و یقین را قانع می‌سازد.^{۱۹}

نتیجه

اکنون با توجه به توضیحاتی که دادیم، معلوم شد که میان عقل و شرع، تعاند و تضادی نیست. به گفته یک دانشمند غربی، عقل می‌یابد و دین تفسیر و تحقیق

می‌کند. آری اگر انسان با عقل و دانش و تجربه خود، جاذبه را کشف می‌کند، دین در تفسیر آن می‌گوید: «این خدای بزرگ است که آسمان‌ها را بدون ستون مرئی برافراشته است»^{۲۰} (رعد(۱۳)، آیه ۲)

اما اگر عقل جستجوگر، چیزی را نیافت، نباید بی‌محابا به نفی آن پردازد. فلاسفه اسلامی با الهام از ابن سینا می‌گویند: اگر سخنی به گوشت خورد که عقلت به آن نمی‌رسد و برهان قاطعی بر رد آن نداری، در بقعه امکانش بگذار.^{۲۱} (سبزواری، ۱۳۶۷ق، ۴۶) البته این در صورتی است که برهان قاطع و حیانی بر اثبات آن دلالت نکند. اگر چنین بود، باید در بقعه ضرورتش نهاد.

پی‌نوشت‌ها

۱. إن النَّاسَ فِي مِثَابِهَاتِ الْقُرْآنِ بَيْنَ الْحَيَارَى وَالْعَمِيَانِ، فَمِنْهُمْ مَنْ أَوَّلَ الْجَمِيعِ... وَمِنْهُمْ مَنْ حَمَلَ الْجَمِيعَ عَلَى التَّجَسُّمِ... وَمِنْهُمْ مَنْ أَوَّلَ الْبَعْضِ وَقَرَّرَ الْبَعْضَ كَمَنْ يُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَيَكْفُرُ بِبَعْضٍ، فَكُلُّ مَا وَرَدَ فِي الْمَبْدِءِ فَأُولَئِهَا وَكُلِّ مَا وَرَدَ فِي بَابِ الْمَعَادِ فَفَرَّقُوا وَأَبْقَوْهَا عَلَى ظَوَاهِرِهَا؛ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَدْخُلُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ... .
۲. لولا التضاد ما صح دوام الفيض من مبدأ الجواد، و لوقف الجود، و لتعطل العالم العنصرى عن قبول الحياه التى بها يحصل نيل المقصود، و بقى أكثر ما يمكن فى مكمن الإمكان و كتم العدم البحت، و لم يمكن للسلك السفر إلى الله تعالى و قد قال سبحانه: كما بدأنا أول خلق نعيده.
۳. بمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضده له، ضاده التور بالظلمه و الحرور بالصد و الجمود باللبيل.
۴. إن الله تعالى خلق الملائكه و ركب فيهم العقل و خلق البهائم و ركب فيهم العقل و الشهوه، فمن غلب عقله على شهوته فهو أعلى من الملائكه، و من غلب شهوته على عقله فهو أدنى من البهائم.
۵. ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾.
۶. ﴿وَأَتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأُ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبْنَا قَبْلَئِكَ مِنَ الشُّعْبَانَ وَكَمْ يَكْفُلُ مِنَ الْآخِرِ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ﴾.
۷. ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْفِفُوا... إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنُمْ بِهِ مُكْرَبُونَ﴾.
۸. ﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ﴾.
۹. ﴿وَتَرَاهُمْ أَن تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَفِفُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.
۱۰. ﴿بَلْ تَقْدِثُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ قَدَمُكَ قَدِيدًا هُوَ زَاهِقٌ﴾.
۱۱. ﴿أَحْسَبُ الْإِنْسَانَ أَن يُنْرِكَ سُدَىٰ﴾.

۱۲. عقل در مقام تحقیق در دین (مطالعه در درون دین) و درباره دین (مطالعه دین از بیرون دین) و نیز در زمینه دین داری و مقام تحقق دین (اجرای دین) کارکردها و دستاوردهای بسیاری دارد. کارکرد و کاربرد عقل در دین پژوهی (برای فهم دین و اجرای آن) یکی از مباحث اساسی منطق کشف و کاربرد دین به شمار می‌رود.
۱۳. العلم یهتف بالعمل و إلیا ارتحل عنه.
۱۴. ﴿لَکُم دِیْنُکُمْ وَ لَی دِیْنُ﴾.
۱۵. إن مقتضی التوحید الخاصی حمل متشابهات الکلام علی ظاهر معناه و حمل ألفاظ التشبیہ علی مفهومه الأوّل من غیر لزوم تجسم و تکتیر علی الباری تعالی.
۱۶. یجب أن یعلم أن المعاد منه ما هو منقول من الشرع و لا سبیل إلی إثباته إلیا من طریق الشرعیة و تصدیق خبر النبوة و هو الذی للبدن عند البعث... و قد بسطت الشریعه الحقّه الّتی أتاها بها نبیّنا و سیدنا و مولانا محمد ﷺ حال السعاده و الشقاوه الّتی یحسب البدن، و منه ما هو مدرک بالعقل و القیاس البرهانی و قد صدقته النبوة.
۱۷. و هذه کلها إشراقات علی النور المدبر.
۱۸. معناه أن الأنوار السانحه... کلها إشراقات عقلیه من العقل المفارق علی الأنوار المدبره الإنسانیه... إن کان صاحب الإشراق مستبصر ذکیا نوریا و ربما لایتهدی إلی شیء من الأنوار لبلادته و ظلمه نفسه و رداءه مزاجه.
۱۹. إن المعاد علی ضربین: ضرب لا یفی بوصفه و کنهه إلا الوحی و الشریعه و هو الجسمانی باعتبار البدن اللائق بالآخره و خیراته و شروره و العقل لا ینکره و ضرب یمکن تصحیحه من جهه النظر و القیاس و الشرع لا ینکره، بل ربما یشیر إلیه إشارات مقنعه و عبارات مشبعه تکفی لطالب الحق و الیقین و تهتدی لمن یشاء إلی صراط مستقیم، کقولہ تعالی: ﴿بِأَیِّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجِعِیْ إلی رَبِّکِ رَاضِیَةً مُرَضِیَةً﴾.
۲۰. ﴿اللّٰهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِقُوَّةٍ عَمَّا تَوَدَّہَا﴾.
۲۱. و امتناعها لأمر لازم و معنی الامکان خلاف الجازم
فی مثل ذر فی بقعه الإمكان ما لم یذده قائم البرهان

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن سینا، (۱۳۷۶) *الإلهیات من کتاب الشفاء*، تصحیح حسن زاده آملی، دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول
۴. بهشتی، احمد، (۱۳۸۶) *فلسفه دین*، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم
۵. پهلوان، منصور، (۱۳۸۷) جایگاه عقل و دین در قرآن و حدیث، دو فصلنامه *عقل و دین*، شماره ۱، ۷۵ تا ۸۸

۶. جهان مهین، شکرالله، (۱۳۸۹) منزلت عقل از منظر قرآن، دو فصلنامه *عقل و دین*، شماره ۲،

۵۵ تا ۶۶

۷. رشاد، علی اکبر، (۱۳۸۹) *منطق فهم دین*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی

۸. صدرالمتألهین، (۱۹۸۱) *الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعه*، بیروت، دار إحياء

التراث العربی، الطبعة الثالثة

۹. همو، (بی تا) *شرح الهدایه الأثیریه*، انتشارات بیدار قم، چاپ سنگی

۱۰. همو، *الشواهد الربوبیه* (۱۳۴۶)، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، دانشگاه مشهد، چاپ

اول